

انتخابات ۲۰۰۸ آمریکا و جمهوری اسلامی ایران

در ادامه سلسله مباحث اتاق فکر در تاریخ ۲۱ آبان ماه سال ۱۳۸۷ آقای دکتر مصطفی زهرانی درمورد انتخابات ۲۰۰۸ آمریکا در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه به ایراد سخنرانی پرداخت، آنچه در پی می‌آید گزارشی از این سخنرانی می‌باشد:

پاول بود بعد خانم رایس و در حال حاضر هم یک رئیس جمهور سیاه پوست بر سر کار آمده است. این مسأله بسیار مهم است که اهمیت ارزش‌ها در جامعه آمریکا را نشان می‌دهد. معمولاً انتخابات در آمریکا پاسخ به چالش‌های مهم است. در ۳۰ سال گذشته انتخابات مهمی که در آمریکا برگزار شده است پاسخ به چالش‌های انقلاب اسلامی، فروپاشی شوروی، جهانی شدن و این قبیل مسائل بوده است. سؤال این است که انتخابات اخیر پاسخ به کدام چالش بود؟ هر کدام از رؤسای جمهور که در پاسخ به یک چالش انتخاب می‌شوند، در واقع تعریفی از نقش خود دارند. رونالد ریگان که در دهه ۱۹۸۰ سر کار آمد در واقع تا آن موقع محافظه‌کارترین فرد بود که انتخاب شد. انتخاب ریگان پاسخ به دو چالش بود: ۱. اشغال افغانستان توسط شوروی ۲. وقوع انقلاب اسلامی ایران. هشت سال دوران ریگان را باید در جنگ عراق با ایران تحلیل کنیم. بعد از ریگان مهم‌ترین رئیس

از آنجا که این سخنرانی در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه برگزار می‌شود از این دید انتخابات آمریکا را بررسی می‌کنیم که چه تبعاتی برای جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت و ما باید در این رابطه چه سیاستی اتخاذ نماییم. برای این کار اول باید چستی پدیده را درک کرده و ببینیم ماهیت این انتخابات چیست؟ دوم این که چرا اواما انتخاب شد؟ آینده کار چیست و سناریوها و احتمالات چگونه است و جمهوری اسلامی ایران چه کاری باید انجام بدهد؟ چندین روش برای تحلیل انتخابات ۲۰۰۸ آمریکا وجود دارد. اینکه ما اکنون شاهد هستیم یک سیاه پوست از کنیا خود را به دانشگاه کلمبیا رسانده و دکترای حقوق از دانشگاه هاروارد گرفته است نشان می‌دهد که جامعه آمریکا چقدر پیچیده است. سیستم اصطلاحاً سایبرنتیک است و می‌تواند خود را تنظیم نماید و چنین افرادی توانسته‌اند خود را به اینجا برسانند. بالاترین مقام سیاه پوستی که داشتند ابتدا آقای

جمهوری منتخب آقای کلینتون بود. انتخاب کلینتون نمایانگر چیزی به نام راه سوم بود، آن چنانکه آنتونی گیدنز - نظریه پرداز و جامعه‌شناس انگلیسی - می‌گوید در واقع در بحبوحه جهانی شدن بود. قبلاً هر کسی که می‌خواست در آمریکا انتخاب شود به یک سری کتاب‌های اطلاعاتی مراجعه می‌کردند به نام CENSUS DATA این کتاب‌ها تمام اطلاعات مربوط به شهرها را داشت که مثلاً جمعیت چقدر است؟ کارگران و کشاورزها چند نفر هستند سیاه پوست و یا سفید پوست چند نفر است؟ و نامزدها بر مبنای این اطلاعات شعار انتخاب می‌کردند. می‌دانستند که با چه مخاطبانی روبرو هستند. بعد از روی کار آمدن کلینتون این مسأله تغییر کرد. تحولات اخیر را باید در قالب جهانی شدن تحلیل کنیم و موتور تحولات را بر طبق نظریه‌های ارتباطات نگاه کنیم. طبق نظریه‌های ارتباطات ما در حال حاضر در چهارمین انقلاب ارتباطات هستیم. انقلاب اول اختراع چاپ بود. انقلاب دوم اختراع تلفن و تلگراف، انقلاب سوم ماهواره و انقلاب چهارم انقلاب وب. بنابر این سیاستمداری که از دوره کلینتون به بعد می‌خواهد فعالیت کند باید به این نکته توجه کند. آنتونی گیدنز با مطالعه‌ای که در چند کشور انجام داده بود گفت ما با مفهومی روبرو هستیم به نام WIRE WORKER.

در گذشته اگر کارگری در آمریکا، انگلیس یا آلمان می‌خواست حقوقش را بگیرد تلاش می‌کرد در یک کارخانه بزرگ و یک اتحادیه کارگری عضو شود. بنابراین سیاستمداران می‌رفتند سراغ اتحادیه‌های کارگری زیرا آنجا مرکز بسیج نیروها بود. اما در سایه انقلاب چهارم مفهومی به نام WIRE WORKER به وجود آمد، کارگر امروز یک لپ تاب دارد، شغلش را از طریق اینترنت انتخاب می‌کند، محل کارش و دوستان سیاسی و غیرسیاسی خود را نیز از این طریق انتخاب می‌کند. بنابراین فلسفه وجود

اتحادیه‌های کارگری برای بسیج نیروها کلاً عوض شده است. هم اکنون ما مفهومی داریم به نام مهاجرت مجازی.

انتخاب کلینتون در واقع پاسخ به یک چالش دیگر یعنی پاسخ به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی هم بود. آمریکایی‌ها بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دچار یک بحران هویت شدند. در دوران مذکور بحث‌های زیادی مطرح می‌شود که نشان دهنده این بحران هویت می‌باشد: مانند ظهور و سقوط تمدن‌های کندی، پایان تاریخ فوکویاما و بحث رویارویی تمدن‌های هانتینگتون. این بحران هویت تا ۱۱ سپتامبر ادامه داشت. ۱۱ سپتامبر شوک بزرگی بر جامعه آمریکا وارد کرد. اگر مقالات خانم رایس را بعد از ۱۱ سپتامبر مطالعه کنید که می‌گوید ما تاکنون نمی‌دانستیم منافع ملی را چگونه تعریف کنیم، اما در حال حاضر هم تعریف خودمان را می‌دانیم و هم تعریف دشمنان را. ۱۱ سپتامبر هم پایانی بود به این بحران هویت و هم چالشی بود به جهانی شدن که از یک نظر ۱۱ سپتامبر می‌تواند خود محصول جهانی شدن باشد و از جهت دیگر می‌تواند عاملی علیه جهانی شدن باشد. همه اینها باعث می‌شد که آمریکایی‌ها دچار یک تشنگی پارادایمی شوند. بوش تلاش کرد یک پارادایم غالب را شکل دهد، پارادایم جنگ علیه ترور. او قدرت و تهدید را به مفهوم سستی آن به کار برد.

بر مبنای نظریه انتقادی، تحولات سیاسی و قدرت در آمریکا ناشی از تعارض دو دسته از نیروهاست. یک دسته نیروهایی که در سطح جهانی تعامل می‌کنند و یک دسته که در سطح داخلی آمریکا بین خودشان تعارض ایجاد می‌کنند. دولت آمریکا و در رأس آن رئیس جمهور بین دو سطح از تعارض قرار گرفته و تعارض‌های جهانی خود را در داخل آمریکا نشان می‌دهند. از این زاویه

انتخابات آمریکا و آمدن اوباما محصول این دو دسته از تعارضات است. نکته کلیدی که وجود دارد این است که این نیروها بر مبنای سه دسته از توانمندی‌ها باهم برخورد می‌کنند. اول قدرت مادی و قدرت فیزیکی است. دوم بحث نهاد است و سوم اندیشه. انتخاب اوباما این را نشان می‌دهد که در ۸ سال گذشته تأکید اساسی جمهوری خواهان روی کدام نکته بوده است؟ در پاسخ باید گفت: قدرت مادی اما به دو بحث اندیشه و نهاد بی‌توجه بوده‌اند. برای دانستن این که چرا اوباما سر کار آمد باید از زاویه اندیشه‌ای تحلیل کرد. در اینجا من به نیروهای داخلی می‌پردازم. این اندیشه گاهی خود را در قالب ایدئولوژی نشان می‌دهد.

اگر بخواهیم روی کار آمدن اوباما را پیگیری کنیم که چطور مطرح شد باید از انتخابات سال ۲۰۰۴ بررسی خود را شروع کنیم. اوباما واقعاً انتخاب سال ۲۰۰۴ بود، که البته در حزب دموکرات مطرح شد. اوباما در کنوانسیون حزب دموکرات یک سخنرانی ایراد کرد، همانجا خیلی‌ها گفتند که این فرد اولین رئیس جمهور سیاه پوست آمریکا خواهد شد و با لینکلن و کسان دیگر مقایسه شد.

نظریه‌ای مطرح است تحت عنوان نظریه رمانتیسم، که در این قالب آمده‌اند افکار اوباما را تجزیه و تحلیل کرده‌اند. تحولات سیاسی آمریکا را بر مبنای این نظریه رمانتیسم اگر بخواهیم بررسی کنیم، در آمریکا چیزی وجود دارد به نام AMERICAN DREAM (آرزوهای آمریکایی). فردی که بتواند در این آرزو تحول و تغییر جدی ایجاد کند، می‌تواند در تاریخ آمریکا ایفای نقش نماید. اوباما در سخنرانی ۲۰۰۴ این کار را انجام داد.

رمانتیسم آمریکایی هم عناصر اخلاقی دارد، هم عناصر مادی. عناصر مادی بیشتر در این زمینه که یک فرد چگونه از لحاظ کاری خود را نشان می‌دهد، بحث

می‌کند. عناصر معنوی هم برمی‌گردد به ارزش‌های اجتماعی. برای فهم رمانتیسم آمریکایی باید دید که لیبرالیسم آمریکایی چه می‌گوید؟ لیبرالیسم آمریکایی فقط به حزب دموکرات مربوط نیست. منظور لیبرالیسمی است که هم محافظه‌کاران در آن سهیم هستند هم دموکرات‌ها. همه در جامعه آمریکا به صورت یک کل واحد نقش دارند و همه می‌توانند از آن بهره برداری نمایند. در واقع اوباما آمد و این لیبرالیسم را تغییر داد. اوباما را این گونه تحلیل می‌کنند که جامعه آمریکایی دچار یک پارادکس است. از نظر شعار یک جامعه محافظه‌کار است، ارزش محور است، جامعه‌ای است که به سمت راست تمایل دارد. در عمل این جامعه دنبال برنامه‌های عملی لیبرال‌ها است. اوباما متوجه این پارادکس شده و به دنبال یک راه حل است. اوباما آمده این آرزوی آمریکایی را باز تعریف کرده است که این جامعه باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد و افراد باید چه مشخصاتی داشته باشند. از این زاویه اوباما را با ریگان مقایسه می‌کنند. ریگان در تعریف آرزوی آمریکایی می‌گوید که تأکید ما بر فرد است نه جامعه و دولت و وقتی از فرد حرف می‌زند تفکر نوع ریگانی نوعی قهرمان‌پروری است. ریگان از پدران بنیانگذار ما و پدران قانون اساسی (our founding fathers) حرف می‌زند.

تفکر محافظه‌کارانه از یک طرف اصالت را به فرد می‌دهد و از طرف دیگر به فرد قهرمان. آمریکایی‌ها از یک طرف برنامه‌های ریگان را می‌خواهند و از طرف دیگر در کارهای روزمره برنامه‌های دموکرات‌ها را می‌خواهند. اوباما پلی زد و گفت جامعه‌ای که من معرفی می‌کنم اساسش هم فرد است و هم جامعه و حکومت. از لیبرالیسم و دموکرات‌های سنتی فاصله گرفت. دموکرات‌های سنتی مانند کلینتون می‌گفتند آنچه که می‌تواند جامعه ما را بسازد دولت است، دولتی که باید در تمام امور مداخله

نماید. تأکید ریگان بر فرد نخبه بود ولی اوباما می‌گوید من فرد را ملاک می‌دانم البته نه صرفاً فرد نخبه را. اگر جامعه آمریکا به جامعه‌ای تبدیل شود که برای هم ایجاد فرصت کند، همه می‌توانند خود را نشان بدهند. مسؤولیت دولت این است که برای چنین جامعه‌ای زمینه‌سازی کند. من اسم اوباما را گذاشته‌ام لیبرال محافظه کار. دلیل این که پاول به این دموکرات پیوند می‌خورد و یا دیگر بزرگان جمهوری خواه مانند دیک لوگا، به خاطر رنگ پوست نیست بلکه اوباما آمده و یک پل ایدئولوژیک بین لیبرالیسم و محافظه‌کاری زده است. اصالت را هم به فرد می‌دهد و هم به جامعه. تفاوت ریگان با اوباما در این است که ریگان بحث قهرمانی را مطرح کرد و اوباما بحث فرصت را. جامعه‌ای که بتواند فرصت بدهد. سخنرانی وی بعد از پیروزی نشانگر تأکید بر این نوع ایدئولوژی است. اوباما به معنای سنتی نه لیبرال است و نه محافظه کار.

با این تفاسیر سیاست خارجی اوباما چگونه خواهد بود، به خصوص در قبال جمهوری اسلامی ایران؟

وقتی که کسی از بوش فاصله بگیرد یعنی از ایده‌آلیسم در سیاست خارجی فاصله گرفته است. اختلاف بین بوش و اوباما هم در این است که ایده‌آلیسم حاکم باشد و یا واقع‌گرایی؟ تحول بسیار مهم بعد از ۱۱ سپتامبر در آمریکا این است که این دو جریان جای خود را عوض کرده‌اند. حادثه ۱۱ سپتامبر از چند جهت اوضاع را تغییر داد. در سطح روانشناسی اجتماعی باعث شد به آمریکایی‌ها یک شوک اساسی وارد شود. تا قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر برای آمریکایی‌ها چیزی به نام ناامنی داخلی معنی نداشت. ادبیات امنیت در آمریکا ناامنی را در جاهای دیگر می‌دید. با حادثه ۱۱ سپتامبر یک تغییر در نگرش ایدئولوژی پیدا شد. راست مسیحی با راست یهودی پیوند خورد. جمهوری خواهان اصالتاً خواستار ثبات و حفظ وضع

موجود بودند، جمهوری خواهان در ۸ سال گذشته یک جابجایی انجام دادند و مبنای سیاست خارجی آنها یک سیاست خارجی آرمان محور و اخلاقی شده است. جرج بوش از خوب و بد صحبت می‌کند. این ناشی از تفکر آرمان‌گرایانه در سیاست خارجی است. اوباما می‌گوید که من یک سیاستمدار آرمان‌گرا در سیاست خارجی نیستم. من پدیده‌های بین‌المللی مانند ایران و جهان اسلام را به عنوان پدیده‌هایی که منسجم باشند و شکاف نداشته باشند نمی‌بینم. چیزی به نام جهان اسلام نمی‌شناسم، من مسلمان‌های ایرانی و یا مسلمان‌های عرب می‌شناسم، من سنی و شیعه می‌شناسم. در دوره بوش برای پاسخ‌گویی به بحران هویت می‌گفتند جهان اسلام و دشمنی با جهان اسلام، اما اوباما می‌گوید که پدیده‌ها پیچیده‌اند، چون پیچیده‌اند راه‌حل پیچیده هم طلب می‌کنند. البته تأکید وی بر دیپلماسی است. هنوز مشخص نیست که چه عنوانی را از لحاظ ایدئولوژیک به اوباما بدهیم، البته من گفتم لیبرال محافظه کار، که این در تفکر سیاست خارجی وی نیز باید وجود داشته باشد. اگر این مبنا باشد اوباما بر دموکراسی‌سازی تأکید نمی‌کند. او همچنین بر مداخله بشر دوستانه به صورت نظامی تأکید نخواهد کرد. اوباما عنوان می‌کند به جای اینکه ما لیبرالیسم غربی را برای جوامع مختلف مطرح کنیم، بیاییم ببینیم که نیازهای اساسی جوامع چیست؟ اگر جامعه‌ای از لحاظ نیازهای اولیه به جایی رسید این جامعه خود به خود ارزش‌های لیبرالی را می‌پذیرد. طبق نظریه‌های توسعه اگر جامعه‌ای طبقه متوسط داشت، می‌تواند به سمت توسعه حرکت کند. طبقه متوسط هم زمانی شکل می‌گیرد که نیازهای اولیه جوامع هم رفع شده باشد. در جمع بندی این که اوباما در سیاست خارجی چه خواهد کرد به نظر من تلفیقی از افکار کیسینجر و برنت اسکو کرافت (مشاور امنیت ملی بوش

پدر) خواهد بود. چیزی که لیبرال‌ها را شوکه کرده است این است که اوباما در سیاست خارجی خود افکار بوش پدر را مورد تأکید قرار می‌دهد. اوباما از اول با کل جنگ عراق مخالف بوده است. در حال حاضر استراتژی اوباما بر چند پایه استوار است:

۱. خروج از عراق و فعال شدن بیشتر در افغانستان و پاکستان

۲. با مشارکت جهانی، تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی باید حذف شوند.

۳. تأکید بر امنیت داخلی آمریکا

در مورد نیروهای مسلح یک تغییر اساسی در افکار اوباما می‌بینیم. رامسفلد بعد از اینکه رئیس پنتاگون شد بحث‌های اساسی را برای تغییر ارتش مطرح کرد که تا حدی هم پیش برد. اوباما می‌گوید پروژه‌های بی‌موردی که در نیروهای مسلح مطرح می‌شود را متوقف می‌کنم. بر سامانه موشکی تأکید زیادی نمی‌کنم. با نظامی کردن جو هم مخالف هستیم.

تا حال بر اساس سطح تحلیل فردی بحث کردیم. سطح تحلیل دیگر این است که ببینیم که رؤسای جمهور دموکرات در گذشته به خصوص در جنگ و صلح چه سیاست‌هایی را در پیش گرفته‌اند؟ آمریکا در سه جنگ مداخله داشته است. جنگ اول جهانی، جنگ دوم جهانی و جنگ سرد. در هیچ یک از این جنگ‌ها وقتی که رئیس جمهور آمریکا دموکرات بوده هرگز آمریکا آغازگر جنگ نبوده است و تا جایی که می‌توانستند جنگ را به تأخیر می‌انداختند. در جنگ جهانی دوم زمانی که ژاپنی‌ها به پرل هاربر حمله کردند اینها عکس‌العمل نشان دادند. نکته دوم اینکه دموکرات‌ها می‌گویند زمانی ما وارد جنگ می‌شویم که متحدان ما به خطر افتاده باشند. سومین نکته اینکه هزینه جنگ باید بین ما و متحدانمان تقسیم شود.

چهارمین نکته اینکه سیاست ما باید اروپا محور باشد. هر جنگی که در دوره دموکرات‌ها شکل گرفته بعد از آن یک نهاد بین‌المللی به ابتکار دموکرات‌ها به وجود آمده که آن نهاد بین‌المللی به عنوان ابزاری برای پیشگیری از جنگ‌های بعدی بوده است. اگر گذشته دموکرات‌ها را مبنا قرار بدهیم، مقایسه دوره کلینتون با دوره بوش در این زمینه خیلی گویا است. کمیسیون ۹۱۱ کمیسیون خیلی مهمی بود، اگر اختلافات محافظه‌کارها و دموکرات‌ها را بررسی کنیم متوجه می‌شویم که بررسی این کمیسیون خیلی به ما کمک خواهد کرد. سؤال این بود که اگر حادثه ۱۱ سپتامبر در زمان دموکرات‌ها پیش می‌آمد آیا اینها وارد جنگ می‌شدند، یا نه؟ مشاور امنیت ملی آقای بوش، خانم رایس، مشاور امنیت ملی کلینتون سندی برگر بود، حاصل این بود که جمهوری خواهان می‌گفتند ما یک ظرفی را می‌بینیم که اعمال تروریستی در آن اتفاق می‌افتد این ظرف خاورمیانه است. ما برای مبارزه با تروریسم باید این ظرف را مهندسی اجتماعی کنیم. دموکرات‌ها می‌گویند شما یک گروه داری به نام القاعده یا حزب الله، ما هدف کارمان این گروه است نه آن ظرف، اگر این نوع تفکر بر سیاست اوباما مسلط باشد باید یک نوع سیاست ضد جنگ را شاهد باشیم. سطح تحلیلی که بررسی کردیم این بود که ببینیم گذشته دموکرات‌ها در مواجهه با مسائل بین‌المللی چگونه بوده است؟ سطح دیگر این است که ببینیم تیم امنیت ملی اوباما چه کسانی هستند؟ فضایی که اوباما ایجاد کرده است باعث می‌شود که زمینه برای ورود جمهوری خواهان نیز باز باشد. شاهد هستیم که دیک لوگا که از جمهوری خواهان بسیار جا افتاده است به اوباما ملحق می‌شود و کسی به نام هیگل که از جمهوری خواهان معروف است و زمانی نامزد ریاست جمهوری بوده است، از اوباما حمایت می‌کند که احتمالاً

سمت خوبی به او خواهند داد. مهمترین مشاور اوباما دنیس راس است، او فرد بسیار پیچیده‌ای است از یک طرف مشاور کلینتون بود و از طرف دیگر در دوره اول ریاست جمهوری بوش یکی از مشاوران وی بود. بقیه انتخاب‌های اوباما از تیم کلینتون هستند. از چهره‌های بسیار مهمی که در سیاست خارجی نقش خواهند داشت آنتونی لیگ است، که از مبتکران سیاست دوجانبه است. یک موضوع مهم در مورد دولت اوباما این است که اوباما اولین دولت طی ۳۰ سال اخیر است که نسبت به ایران اطلاعات دقیق دارد. برای این مسأله چند دلیل وجود دارد: ۱. تیم کلینتون ۲. وجود آقای بایدن. آقای بایدن طی ۳۷ سالی که در سنا بوده اکثراً در کمیته سیاست خارجی فعال بوده است. وی بیشترین تمرکز را بر روی ایران داشته است. بایدن مشاور بسیار زبردستی به نام تالوار دارد که هندی است و احتمالاً شیعه باشد و به ایران هم آمده است. بایدن و آقای هیگل اولین افرادی بودند که نامه نوشتند و گفتند که ما مایل به سفر به ایران هستیم. نکته دیگر اینکه بایدن و هیگل مثل دوقلوها هستند. هر جایی که بحث‌های اساسی سیاست خارجی و بحث ایران مطرح بوده این دو در کنار هم مشاهده شده‌اند. دستیار آقای هیگل به ایران تردد داشته و به ایران هم سمپاتی داشته است. اگر این تیم بیایند چه سیاستی اتخاذ خواهد شد؟ اختلاف نظر زیاد دارند ضمن اینکه عده‌ای می‌گویند تمرکز اصلی اوباما روی بحران مالی خواهد بود، عده دیگر می‌گویند تمرکز اصلی بر سیاست خارجی و امنیت ملی خواهد بود، در بین دسته دوم هم اختلاف هست که آیا ایران اولویت دارد یا روسیه؟ با بررسی بحث‌ها می‌توان این نتیجه را گرفت که ایران اولویت دارد. اوباما چند شانس آورده که برای اولین بار در تاریخ، اسرائیل زیر سؤال رفته است. جلسات ایپک در دوره اول ریاست

جمهوری کلینتون برگزار می‌شد و همیشه کلینتون و یا معاون وی آنجا حضور داشتند و احساس دین عجیبی می‌کردند. تعداد یهودی‌ها در کنگره و دولت در حال حاضر اصلاً قابل مقایسه با آن زمان نیست. هم‌اکنون فضا عوض شده است، اوباما جملاتی گفته مثل این جمله که حزب‌الله و حماس یک سری حقوق مشروع دارند. این حرف بها دارد. بحث دیگری که وجود دارد بحث روسیه است، به بوش انتقاد می‌کنند که با تمرکز بر عراق از روسیه غافل مانده است و هم‌اکنون ما وارد یک جنگ سرد جدیدی با روسیه شده‌ایم. در مورد ایران باید گفت که همچنان ایران به عنوان یک تهدید مورد بحث است نه به عنوان یک همکار، این تهدید از دید اوباما چیست؟ برای فهم بهتر باید او را با جرج بوش مقایسه کنیم. در دوران بوش گفتند ما ایران را در قالب یک مثلث می‌بینیم که در هر سه ضلع آن تهدید وجود دارد. یک ضلع اینکه خود کشور یاغی است (البته این یاغی بودن را دور اول کلینتون به ایران نسبت دادند، لذا امکان اینکه در این دوره هم تیم کلینتون همان بحث یاغی بودن را مطرح نمایند هست) اتفاقی که افتاد این بود که بوش بعد از ۱۱ سپتامبر آمد و این یاغی بودن را جزئی از محور اهریمنی قرار داد. آیا در زمان اوباما این محور اهریمنی همچنان باقی است. اگر هست، در قالب سه مفهوم می‌توانند آنرا قرار دهند. یا جزئی از محور اهریمنی بوش است. یا کشور یاغی است و یا مفهومی که در دور دوم کلینتون به ما نسبت دادند کشوری که ما راجع به آن نگرانی داریم (state of concern). به نظر می‌رسد که در دوره اوباما به سمت state of concern پیش می‌روند و ایران را به عنوان کشور یاغی و محور اهریمنی نمی‌بینند. ضلع دوم تهدید سلاح‌های کشتار جمعی بود. مقایسه بوش و اوباما می‌تواند به بحث کمک کند. بوش همیشه دنبال خط قرمز

بود اما در این خط قرمزها هم زیگزاگ می‌زد. یک خط قرمز بوش این بود که ما به هیچ وجه اجازه نمی‌دهیم که ایران سلاح هسته‌ای داشته باشد. یک خط قرمز پایین‌تر اینکه ما اجازه نمی‌دهیم ایران دانش ساخت فناوری هسته‌ای را داشته باشد. بوش می‌گوید تا زمانی که غنی‌سازی تعلیق نشود ما وارد مذاکره با ایران نمی‌شویم. البته در ذهن جمهوری خواهان چیزی بود به نام roll back که می‌گفت شما باید مثل لیبی عمل نمایید. هر چقدر که تجهیزات هسته‌ای دارید در دریا تحویل بدهید. این سقف خواست جرج بوش در مورد مسأله هسته‌ای بود. در حالت حداکثری باید نیروگاه بوشهر هم تعطیل شود و در حالت حداقلی می‌توانیم رآکتور آب سبک هم داشته باشیم ولی نمی‌توانیم غنی‌سازی کنیم. اوپاما در بحث هسته‌ای هنوز نظرات خود را باز نکرده است. فضا سازی که وجود دارد نشان می‌دهد که فعالیت محدود با بازرسی‌های مداوم بین‌المللی پذیرفته شود. قبلاً عده‌ای از دموکرات‌ها بحث کنسرسیوم در ایران را پذیرفته بودند. البته مخالفان زیادی هم وجود دارند. مخالفان دو دسته هستند: اول هنجارگراها هستند دوم افرادی که از دید تهدید نگاه می‌کنند. بعد سوم تهدید تروریسم دولتی است. جمهوری خواهان می‌گویند یک اتصال بسیار چسبنده بین دولت یاغی، سلاح کشتار جمعی و تروریسم وجود دارد. یک تفاوت بین اوپاما و دولت بوش در بحث تهدید این است که می‌گویند وقتی خطر قطعی بود باید بروی و بجنگی و منتظر نمایی که طرف مقابل بیاید و تو را بزند.¹ اگر کشوری وجود دارد به نام ایران که برای تو خطرناک است، فرض باید بر این باشد که یا بمب دارد و یا در حال ساختن آن است. اگر آقای البرادعی نتوانست کشف کند،

1. Absence Of evidence is not evidence of Absence

معنای آن این نیست که ایران بمب ندارد. حتماً دارد. مبنای جنگ علیه عراق در واقع همین امر بود همه دنیا می‌گفتند سلاح هسته‌ای در عراق نیست، آمریکایی‌ها می‌گفتند شما نمی‌فهمید، هست. در دولت بوش می‌گفتند اگر دشمنی مانند ایران سلاح داشت به تو حمله می‌کند، اینجا خطر می‌شود واقعی. در رابطه با بحث تروریسم هم دقیقاً دیدگاهی که در دوره کلینتون (با تأکید بیشتر بر دوره دوم) بود را شاهد خواهیم بود.

اوپاما در بحث ایران چند واقعیت پیش رو دارد.

۱. پس از گذشت ۳۰ سال در حال حاضر ایران در قوی‌ترین وضعیت خود قرار گرفته است. زمانی قدرت ایران صرفاً ایدئولوژیک بود اما هم اکنون از لحاظ ژئوپلتیک مهم شده است. ۲. جهان اسلام در جایگاه خاص خود قرار دارد. وقتی پاول آمد و مطرح کرد حتی اگر اوپاما مسلمان باشد هم مشکلی نیست، این یک تحول بسیار بنیادی است که جامعه آمریکا این پذیرش را پیدا کرده که رئیس جمهورشان یک مسلمان باشد، با این حال اوپاما به پیچیدگی‌های اسلام دقت می‌کند. نکته دیگر اینکه دو تهدید اساسی از کنار ایران برداشته شده است؛ عراق و طالبان، تهدید اسرائیل هم بسیار کم رنگ شده است. از زاویه امنیت ملی به حزب‌الله به عنوان عامل بازدارنده نگاه می‌شود. در جنگ حزب‌الله با اسرائیل قدرت و توان حزب‌الله نشان داده شد. حزب‌الله از طریق موشک‌ها بازدارندگی می‌کرد. صدور انقلاب که سی سال علیه آن شعار دادند در حال حاضر خود به خود انجام شد. هم‌اکنون ناسیونالیست‌های عرب و کمونیست‌ها علیه اسرائیل نمی‌جنگند بلکه این حزب الله است که تماماً با الهام از ایران می‌جنگد. در ۱۴۰۰ سال گذشته هرگز اهل بیت (ع) این همه نقطه قوت نداشته‌اند. اینها تغییرات بسیار بزرگی است. هم اکنون چیزی به عنوان بلوک شیعه

می‌تواند وجود داشته باشد. بزرگ‌ترین آرزوی ایران این بود که در عراق یک حکومت شیعی سرکار بیاید و آمد و نکته مهم این که شیعیان در مناطق نفتی متمرکز هستند. در بحث هسته‌ای اواما ۳ راه بیشتر ندارد:

۱. پذیرش ایران هسته‌ای ۲. جنگ ۳. آلترناتیو با جایگزینی برای جنگ یعنی مهار و تحریم؛

با وجودی که تأکید روی تحریم است اما در تعریف هدف دچار مشکل خواهند شد. زیرا تاکنون خود جمهوری خواهان در این امر ابهام داشتند که مشکل خود رژیم است یا رفتار آن؟ در دولت اواما بیشتر به سمت رفتار سوق خواهند داشت. آنها دعوی هویتی با ما ندارند. پس

به سراغ ماهیت رژیم نخواهند رفت. البته در مورد دولت شاید مشکل داشته باشند و به همین دلیل هم تا انتخابات بعدی در ایران ممکن است خیلی بحث گفتگو مطرح نشود. تحریم دو نوع است یا بر نخبگان و دولت فشار می‌آورند یا بر مردم. اگر گزینه دوم بود به سمت بی‌ثباتی حرکت خواهند کرد. پاشنه آشیل در بحث تحریم نفت است. هم‌اکنون شاهد هستیم که بر این مسأله تمرکز می‌کنند. در دو سال گذشته موفق شده‌اند ارتباط تعداد قابل توجهی از بانک‌ها را با ایران قطع کنند. در خاتمه جلسه پرسش و پاسخ برگزار گردید و سخنران به سؤالات مطرح شده پاسخ مقتضی داد.

تنظیم: فریدون پیرلورن

مرکز ارتباطات و اطلاعات